

خیلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

پنجشنبه ۳۱ اگست ۲۰۲۳

مترجم: فریده نوری

سوارکاران یا *Les Cavaliers*

نیکه یا جد همه

(*L'Aïeul de tout le monde*)

اقتباس از کتاب سوارکاران



به ادامه گذشته:

اوروز، مُکخی و Zéré ، هر سه آن ها بعد از خریدن یک خر و بعضی سامان و لوازم به راه شان ادامه دادند.

حرص و طمع Zéré با دیدن بسته های افغانی که اوروز در پیراهن خود نگهداری می کرد، دو برابر شده بود.

با وجود این، Zéré ، برای اینکه بتواند پول ها را بدست بیاورد، باید مُکخی را همراهی و تعقیب کند، و هم برای این که یک فرصت مناسب برای از بین بردن اوروز بدست آورد، باید به پرستاری و مواظبت اوروز دوام بدهد.

هر سه مسافر وقتی بامیان را ترک نمودند، باز هم در راه به یک جمعیت که عروسی داشتند، مقابل گردیدند. و با شخصیکه قچ وی یک شاخ داشت و در صف جمعیت ایکه عروسی داشتند مواجه شدند، امروز که یک پایش شکسته بود، روبرو شدن با این شخص را یک فال نیک گرفت: صاحب قچ به امروز می گوید «تو مانند قچ من هستی، با وجود یک نقص فیزیکی، تو ممتاز و فوق العاده هستی، و نقص خود را به صفت تبدیل می کنی».

باز هم تنها در بین کوه ها مبارزه بین امروز و Zéré دوباره شروع می شود: اقدام زن کوچی برای مسموم ساختن سوارکار از برکت تیز هوشی و هوشیاری امروز خنثی گردید و از طرف دیگر بوی بد تعفن پای زخمی امروز سبب گردید تا مورد حمله سگ ها قرار گیرد، از این حمله نیز جان به سلامت برد.

امروز سوار جاهل به رفتن به طرف کوه ها به راهش ادامه داد، بدون اینکه جاهل وی را به زمین بیاندازد.

در حالیکه برعکس مُخی و Zéré در کمین بودند تا با کوچکترین اشتباه بالایش حمله کنند. امروز اول به ارتفاعات می رسد و در آن جا Guardi Guedj را در یک قبرستان ملاقات می کند، مُخی و Zéré هم با آن ها یکجا می شوند. مرد مسن که احساس می کند که مرگش نزدیک است، می خواهد به آخرین سفرش به سوی زادگاهش برود، وی برای آرام کردن درد امروز برای او تریاک می دهد.

صبح وقت Zéré سگ های روز قبلی را به جان امروز روان کرد تا بالایش حمله کنند، امروز با قمچینش که در نوک آن یک سنگ نوک تیز را بسته بود، از خود دفاع می کند، و سگ ها را می کشد. بعد از آنکه از Guardi Guedj خدا حافظی می کند، زنده به راه خود ادامه می دهد.



به راه خود در جاده که به طرف بند امیر می رور ادامه می دهد. خود را به جاهل چسپانده، استعمال تریاک و تب شدید باعث گنگسیت وی می شود و امروز با تمام قدرت می کوشد که از افتادن، که به یقین به مرگش خواهد انجامید، جلوگیری کند.

شب امروز توسط قطب بای که نگهبان یک مسجد متروکه بود، استقبال و معالجه می شود. مُخی و Zéré خود را به امروز می رسانند و ملاحظه می کنند که وی زنده است. تنها یک روز تا

رسیدن به استپ steppe باقی مانده است و آنها هیچ انتخابی برای رسیدن به هدف خود ندارند. سختی عبور از سلسله کوه های هندوکش به پایان رسیده و این سختی خفقان آور عبور از هندوکش، بی رحمی و سنگدلی امروز را شدت می بخشد، (با قمچین نوک تیز خود پیشانی مُکخی را پاره می کند)، عزم و اراده Zéré که تلاش می کند اسپ امروز را بیش از حد بار کند، و امروز را سرنگون کند، بیهوده است. بالاخره به استپ می رسند: امروز زنده، مُکخی و Zéré بدون اسپ و بدون پول. شب، بالاخره چوپان ها امروز را از مرگ حتمی با قطع نمودن ساق پایش، که کاملاً گنده شده بود نجات می دهند، بعد از دو روز استراحت، امروز از نیت بد Zéré و مُکخی که می کوشند تا امروز را در خیمه چوپانان به قتل برسانند شگفت زده می شود، و دست های هر دوی شان را تا به ختم سفر بسته می کند.

امروز وقتی به خانه می رسد قابل شناخت نمی باشد. پدرش بالاخره پسرش را می شناسد و بعد از چند ساعت استراحت، با وی مانند یک پدر رفتار و همراه با تحسین و ستایش در مورد شاهکاری هایش، قضاوت می کند.

(«هیچ موفقیت، هیچ پیروزی در هیچ بازی به بازگشت تو برابری کرده نمی تواند»).

در مقابل تهمت ها و اتهامات امروز علیه مُکخی که می خواست او را از بین ببرد، تورسن بسیار هوشیارانه تصمیم می گیرد: «تورسن می داند که امروز در بازی ها اشتراک کرده است و با زندگی و قسمت خود بازی کرده است، با انتخاب راه های بسیار نامعقول... و بالاخره امروز پای خود را از دست داده است...، خود خواه، مغرور و ناسپاس، می کوشد تا ناکامی خود را از یاد ببرد».

تورسن تصمیم می گیرد که قضاوت و داوری را به پسر خود بگذارد:



امروز مُکخی را برائت می دهد، جاهل را برایش می بخشد، و Zéré را تبعید می نماید. Zéré قبل از رفتن از امروز اظهار امتنان می نماید.

Zéré می رود، لکن مُکخی را که وی را تعقیب می کند، رد می کند.

در حالیکه همه برای شکوه و جلال امروز جشن گرفته اند و ساز و آواز خوانی سر داده اند، امروز که پدرش تورسن چوب دست خود را که از زمان زخمی شدن های سابقه اش داشت، به پسرش می

بخشد و امروز توسط آن به بالا شدن و پائین شدن بالای جاهل در دشت تمرین می کند، تا به معیوبیتش غالب شود.

مُکخی به دیدنش می آید و جاهل را برایش می فروشد تا با پول بدست آورده عروسی کند و برای خود یک فامیل درست کند.

در هنگام برگزاری یک جشن و مهمانی توسط عثمان بای به افتخار صالح، امروز شهرت را از صالح می گیرد و مانند یک ستاره با اسپ خود نمایان می شود و پیچیده ترین تخنیک های چاپ اندازی را اجرا می کند که مورد استقبال قرار می گیرد.

فردای آنروز قصه ختم می شود. تورسن از امروز که عازم یک فصل دیگر بزکشی است، بدرقه می کند. (ختم)

استقلال – خپلواکی: نتیجه: " تصمیم شرط اول موفقیت است!"